

# عنوان کتاب و آیین انتخاب آن

بخش دوم

دل تو نامه عقل و سُخت «عنوان» است  
بکوش سخت و نکو کن ز نامه «عنوان» را  
ناصر خسرو

درنگی دیگر در اهمیت عنوان

محمد اسفندیاری

کیمیای سعادت، محمد غزالی. این ست نه تنها در میان مسلمانان، بلکه در کشورهای شرقی نیز معمول بوده و کتابها به عنوان آن شناخته می شده است.

سرشناسه بودن عنوان کتاب در مشرق زمین، نشانگر اهمیتی است که در گذشته به عنوان کتاب می داده اند. عنوان کتاب، را کلید ورود به دیگر مشخصات کتاب (نام نویسنده، موضوع و...) می دانسته اند. گو اینکه امروزه در فهرست نویسی و کتابشناسی اسلامی، با عنایت به رجحانها و دلایلی خاص، و به پیروی از استاندارد بین المللی کتابنامه نویسی (ISBD)، نام پدیدآورنده را سرشناسه قلمداد کرده اند؛ اما هستند محققانی که هنوز نیز معتقد به سرشناسه بودن عنوان کتاب می باشند. حتی چنان بر این موضوع پافشاری می کنند که خلاف آن را غریبزدگی می پندارند!

به هر رو، سرشناسه بودن (یا دانستن) عنوان کتاب، نشانگر اهمیت آن است. پس آنچه بر صدر می نشیند، می باید قدر ببندد. یعنی در انتخاب عنوان کتاب، دقیقه بینی و دقت شود.

تسمیه نویسنده به عنوان کتاب: از زاویه ای دیگر می توان اهمیت عنوان کتاب را مورد مذاقه قرار داد. در پیش گفتیم که اهمیت نام آدمی از آن روست که هرکس به نامش خواننده می شود. بنابراین اگر کسی نام زشتی داشته باشد مایه انکسار او، و چنانچه نام زیبایی داشته باشد موجب مباحثات است. همین علت اهمیت نام، علت اهمیت عنوان کتاب نیز هست.

بیشتر از اهمیت عنوان کتاب سخن گفته شد. در این عرصه مسائلی ناگفته ماند؛ اما نادیده نماند. اکنون به آن ناگفته ها می پردازیم و از زوایایی دیگر، اهمیت عنوان کتاب را مورد مطالعه قرار می دهیم.

دور نیست تصور شود که این همه دادستاندن و به کرسی نشاندن اهمیت عنوان کتاب برای چیست. حقیقت این است که تعداد و تیراژ روزافزون کتاب از یک سو (که در پیش از آن سخن رفت)، و اشفتگی و نابهنجاری بسیاری از عنوانهای کتاب در دیگر سو (که در پی از آن سخن خواهد رفت)، ما را بر آن می دارد که رشته نوشته را معطوف به مکانیت عنوان کتاب سازیم. باز هم فریاد آوریم که سوگمندانه درباره عنوان کتاب پژوهشی مستقل سامان داده نشده است و اهمیت آن، ناگفته و احیاناً نادیده مانده است. بنابراین بیهوده نیست که بار دیگر از اهمیت عنوان کتاب - ولیک از زوایایی دیگر - سخن گفته شود.

عنوان کتاب، سرشناسه کتابشناسی و فهرست نویسی: کتابشناسی و فهرست نویسی در تاریخ اسلام، بر عکس سنت مغرب زمین، بر پایه عنوان کتاب بوده است. به دیگر بیان، در اجزای تشکیل دهنده شناسه (Entry)، مدخل اصلی یا سرشناسه (Main entry)، عنوان کتاب بوده است.<sup>۶۳</sup> بازشناسی کتاب از راه عنوان صورت می گرفته و بر آن تکیه و تأکید می شده است. یعنی نام کتاب، مقدم بر نام نویسنده بوده است. نخست از عنوان کتاب، و سپس از پدیدآورنده آن (نویسنده، گردآورنده، تالکان) یاد می گردیده است؛ مثلاً:

زیرا یک نویسنده علاوه بر اینکه به نامش خواننده می شود، گاهی به عنوان کتابش نیز خواننده می شود. مثلاً گفته می شود: صاحب جواهر؛ صاحب قوانین. دست کم، عنوان کتاب هر نویسنده، همواره به او اسناد داده می شود. مثلاً گفته می شود: شاهنامه فردوسی؛ چهار مقاله از نظامی عروضی؛ مونتسکیو نویسنده روح القوائین. سهل است که گاه آدمی نام نویسنده کتاب را فراموش می کند و تنها عنوان کتاب را به خاطر می آورد. پس می نگریم که عنوان مناسب یا نامناسب کتاب، تا چه اندازه می تواند مایه شرمساری یا آبروی نویسنده گردد. فرق است میان نویسنده ای که کتابی در حجاب نوشته و چنین عنوان مزخرفی بر آن نهاده است: خواهرم حجاب سنگر است! (دریغ از کلمه مزخرف و زرانود که بر این عنوان اطلاق شود)؛ با نویسنده ای دیگر که در همین موضوع کتابی نوشته و چنین عنوان عالمانه ای برای آن انتخاب کرده است: فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی.

باری در حوزه فرهنگ اسلامی، بسیاری از نویسندگان، نه به نامشان، بلکه به عنوان کتابشان خواننده می شوند. یعنی عنوان کتاب، مکانتی برتر از سرشناسه بودن عنوان دارد. اگر در سرشناسه بودن عنوان، تنها به این بسنده می شود که نام کتاب مقدم بر نام نویسنده گردد؛ در اینجا نام کتاب، نام نویسنده را تحت الشعاع قرار می دهد. نویسنده نه به نام مادرزادش، بلکه به نام کتابش خواننده می شود. از وی به «صاحب...» نام برده می شود. یعنی نویسنده با انتخاب نامی بر کتاب خویش، نامی بر خویش می نهد. و پیداست که از این رهگذر، عنوان کتاب تا چه اندازه اهمیت می یابد.

صاحب ریحانة الادب، در ذیل کلمه «صاحب»، به این نکته اشاره می کند. وی می گوید: کلمه «صاحب»، جزو عنوان مشهور بعضی از علما یا طبقات دیگر می باشد. چنانچه از عادات معمول اهل فن است که بعضی از اکابر را به نام کتابی از تألیفات او معرفی کرده و «صاحب آن کتاب» گفته و مؤلف آن را اراده نماید؛ مثل صاحب جواهر و صاحب حدائق و مانند آنها.<sup>۶۴</sup>

آنگاه وی در ذیل این کلمه، و به پیروی از چنین شیوه ای، به معرفی دهه اتن از عالمانی می پردازد که به عنوان کتابشان شناخته شده هستند: صاحب اتقان المقال؛ صاحب اوثق

المسائل؛ صاحب جواهر الکلام؛ صاحب روضة الاحباب؛ صاحب معالم؛ صاحب مقابس؛ صاحب مناهل؛ و...

این شیوه<sup>۶۵</sup> در فرهنگ اسلامی چنان غالب است که اساساً نام مادرزاد بسیاری از عالمان کمرنگ شده است. در مثل صاحب جواهر به نام شیخ محمد حسن نجفی چندان شناخته شده نیست. و نیز صاحب معالم به نام شیخ حسن بن زین الدین. و هکذا شماری دیگر از عالمان. برتر از این، حتی عنوان کتاب بسیاری از عالمان، نام خانوادگی نواده های آنان شده است! مثلاً نوادگان آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایة الاصول) به «کفائی» مشهورند. و نوادگان محمد باقر خوانساری (صاحب روضات الجنات) به «روضائی». و نیز نوادگان شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر الکلام)، در ایران به «جواهر الکلام» و در عراق به «آل جواهری» مشهور هستند. و طرفه اینجاست که «این خاندان قبلاً به آل شریف شهرت داشتند».<sup>۶۶</sup> افزون بر اینها، شیخ جعفر کبیر (صاحب کتاب کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء) پس از نگارش این اثر، علاوه بر اینکه خود به عنوان کتابش نامیده شد: کاشف الغطاء<sup>۶۷</sup>؛ همچنین عنوان کتاب او، نام نوادگان او نیز گشت. (از نوادگان او می توان به تلاقی فقه و سیاست، علامه محمد حسین کاشف الغطاء اشاره کرد.)

عنوان کتاب، وسیله عرضه کتاب: هر محقق در زیر عنوانی به تحقیق می پردازد، و هر نویسنده در زیر عنوانی به نگارش می پردازد؛ بنابراین هر کتاب در زیر عنوانی عرضه می شود. مادامی که کتابی جامه عنوان نپوشد، طبعاً عرضه نمی شود؛ و تبعاً در دسترس خواننده قرار نمی گیرد. عنوان کتاب، واسط نویسنده و خواننده، و وسیله عرضه کتاب است. از این رو لازم است هر نویسنده به چگونگی عنوان کتاب خویش، یعنی به چگونگی عرضه آن نیک بیندیشد. نویسنده ای که در بند چگونگی عرضه کتاب خویش نیست، می باید یقین کند که خواننده نیز در بند استقبال از کتاب او نیست. چگونگی عرضه کتاب مسأله ای است که درخور هرگونه عنایت و اِمعان نظر است. دسته ای از نویسندگان به سبب عرضه جالب کتاب خویش، آثارشان را پرجاذبه و خواندنی می سازند. برعکس این دسته نویسندگان، برخی به سبب عرضه نامناسب و غیر روشمندانة کتاب خویش، آثار عالمانه خود را به هدر می دهند.

نباید از خاطر سترد که غنای دانش در یک کتاب کافی نیست؛ غنای روش آن نیز ضروری است. به دیگر سخن، به محتوای عالمانه کتاب نمی توان بسنده کرد؛ عرضه روشمندانۀ آن را نیز باید فراموش نکرد. هزار نکته باریکتر زمو اینجاست. استاد دانشمند محمد رضا حکیمی درباره چگونگی عرضه یک فکر یا کتاب، اشارات بسیار سودمندی دارند. دل‌های سخن‌پذیر، سخن‌دل‌پذیر وی را بشنوند و بنویسند:

«عرضه فکر» کمتر از «خود فکر» نیست. یک نویسنده هرچه معلومات و دلیل و استناد در دست داشته باشد، اگر آنها را در قالبی مناسب و اصیل و پرجاذبه عرضه نکند، اثری چندان نخواهد داشت.<sup>۶۸</sup>

تکمله این گفتار را، در گفتار دیگر استاد می توان جست: بیشتر متفکران غربی، چنان از نیروی بلاغت و تأثیر ادبیات استفاده کرده‌اند که در موارد متعددی، یک «عرضه ادبی استادانه»، صورت یک مکتب فلسفی یافته است و بسیار تأثیر نموده و طرفدار پیدا کرده است... علت عمده نفوذ این گونه مکاتب، ادبیات آن مکاتب است، نه ابتکار یا اصالت، یا عمق تفکر.<sup>۶۹</sup>

پس می‌نگریم که «عرضه فکر»، اهمیت‌تی چون «نفس فکر» دارد. از این روست که به محققین توصیه می‌شود که «در روند تحقیق به موضوع بیندیش و در ارائه تحقیق به خواننده.»<sup>۷۰</sup> اساساً هر تحقیق از دو رکن تشکیل یافته است: تحریر و تحریر. و به دیگر بیان: پژوهشگری (گردآوری مطلب) و پژوهشنگاری (عرضه مطلب). به همان اندازه که حقیقت پژوهی یا پژوهشگری اهمیت دارد؛ پژوهشنگاری یا عرضه مطلب نیز دارای اهمیت است. زیرا «تحقیق به دو کس نیازمند است: آن که حقیقتی را فرا می‌دهد و آن که آن حقیقت را فرا می‌گیرد.»<sup>۷۱</sup>

اما دریغ که برخی نویسندگان، توگویی در عالم خلأ و هیچستان قلم‌فرسایی می‌کنند. به شأن و منزلت خواننده نمی‌اندیشند و در نتیجه، در بند چگونگی عرضه مطلب نیستند. گویا آنان برای خود می‌نویسند، نه بهر استفاده خواننده. در صورتی که به گفته شوپنهاور: کتاب باید صورت «دیالوگ» (مناظره) را داشته باشد، نه صورت «منالوگ» (گفتگو با خود).<sup>۷۲</sup> و به گفته عنصر المعالی: سخن از بهر مردمان گویند

نه از بهر خویش.<sup>۷۳</sup>

باری چگونگی عرضه کتاب، مسأله‌ای است که هیچ محقق‌تی را از اندیشیدن به آن گریز و گزیری نیست. آنکه کتاب خویش را بد عرضه می‌کند، نمی‌باید انتظار داشته باشد که خواننده از آن خوب استقبال کند. چه، «کَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ»؛ یعنی «هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت»، و به گفته مسیح: «بدان پیمان که پیمایید برای شما خواهند پیمود».<sup>۷۴</sup> (کَمَا تَدِينُ تُدَانُ).

پس با عنایت به اهمیت عرضه کتاب، بنگرید که عنوان کتاب، یعنی وسیله عرضه کتاب، تا چه اندازه اهمیت شگرفی دارد. و نویسنده خواننده شناس، در گزینش عنوان دلنشین و دندان‌گیر، تا چه اندازه می‌باید باریک بین باشد. نمی‌سزد نویسنده‌ای که برای تحقیق و تألیف یک کتاب، رنج برده و بیداری کشیده و در صدها کتاب توغل و مذاقه کرده، به هنگام انتخاب عنوان، سرسری و دیمی و برای به هم رسانیدن کار، عنوانی بر کتاب خویش نهد و کار را بدین سان به پایان رساند.

محققانی که به عنوان کتاب خویش و چگونگی عرضه آن بی‌اهمیت هستند، ناخواسته و قصد نا کرده، چون صوفیان ملامتی هستند. آنان «مراثی معکوس» هستند؛ یعنی بر عکس ریاکاران که گندم‌نمای جو فروشد؛ آنان جونمای گندم فروشد. شود که کتابی عالمانه و محققانه فراهم می‌کنند؛ اما آن را بد عرضه می‌کنند و از جمله، عنوان پیش‌یا افتاده و در ذوق زنده‌ای بر آن می‌نهند. این دسته نویسندگان، سزاوارتر است که چیزی ننویسند؛ تا این چنین نوشته‌های سست و بد عرضه‌ای به هم رسانند. زیرا نوشتن عیب نیست؛ اما بی‌رمق و رمانده نوشتن، سراپا عیب است و نابخشودنی. و اگر متجاهر به فسق بودن در عالم اخلاق وجهی داشته باشد که ندارد در عرضه ادبیات به هیچ روی موجه نیست.

به هر رو، چگونگی عرضه کتاب، خاصه اهمیت عنوان کتاب، یعنی وسیله عرضه کتاب، درخور هرگونه تأمل و تدقیق است و پژوهشیان را عنایت بدین مقوله، در بایسته است.

سخن کوتاه که سرشناسه بودن (یا دانستن) عنوان کتاب در کتابشناسی؛ تسمیه نویسنده به عنوان کتاب؛ و عنوان کتاب، وسیله عرضه کتاب؛ سه مجوری است که در یرتوان، اهمیت

عنوان کتاب نمایان می شود. اینک به اشارات دیگری در این باره می پردازیم و بحث در اهمیت عنوان را به پایان می بریم.

گفتنی است مرحوم شیخ هاشم قزوینی، از مدرّسین زبده حوزه علمیه مشهد، به طلاب توصیه می کرد که درسهای خود را بنویسند. می گفت انسان در مطالعه و مباحثه، خود را زود قانع می کند و از مطلب می گذرد؛ اما در نوشتن چنین نیست؛ چون می کوشد که دیگران را نیز قانع کند. بنابراین در نوشتن، معلومات انسان برای خود او از پرده ابهام بیرون می آید و خیلی چیزها را که تصوّر می کرده فهمیده، بر او مسلّم می شود که فهمیده و باید آن را از نو بفهمد.<sup>۷۵</sup>

وصف الحال من بنده، در حین نگارش این وجیزه ناچیز چنین بوده است. پیشتر به اهمیت عنوان کتاب متفطن و واقف بوده است؛ اما هنگامی که به تحقیق در این مقوله پرداخت، آفاق و زوایایی دیگر از اهمیت عنوان کتاب برایش آشکار و مسلّم گشت. اینک می نگرم چه بسیار کتابهای عالمانه ای که به سبب عرضه غیر روشمندانه و عنوان در ذوق زنده آن به یک سو افکنده شده است. و چه بسیار کتابهایی که بیشتر به سبب عنوان گیرنده و زبیده آن مورد استقبال قرار گرفته است.

در مثل استقبال چشمگیر از کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، نوشته ویرژیل گیورگیو، یکی به علت عنوان پر جاذبه آن بوده است.<sup>۷۶</sup> این کتاب، نه چندان تحقیقی و عمیق است؛ و نه صدور مطمئنی دارد؛ و نه ترجمه ای دقیق و علمی از آن شده است. بیفزاییم که چندین نقد مستقل نیز بر آن منتشر شده است. اما با این همه، بنگرید که عنوان بدع و بکر این اثر، چسان موجب استقبال از آن شده است. مترجم این اثر با انتخاب چنین عنوان بی سابقه ای بر کتاب، تلویحاً به خواننده می گوید که هرچه تا کنون درباره پیغمبر خوانده، و هرگونه که سابقاً آن حضرت را شناخته است، می باید آن را به یک سونهد. پس باید این کتاب را برگزید و بخواند که پیغمبر را از نو شناسانده است. (قِفْوْلُ هَاوُمُ اقْرَؤْا کِتَابِیَّةً.) در واقع انسان با ملاحظه عنوان این کتاب، هر اندازه هم از زندگی پیامبر گرامی اسلام -ص- با اطلاع باشد، احساس می کند چیزهای دیگری نیز در زندگی آن حضرت هست که وی از آنها بی اطلاع است و تنها در این کتاب آمده است.

اکنون بجاست در این باره، اشاره به عنوان دو کتاب دیگر

شود. از دانشور گرامی آقای جعفر سبحانی، کتابی در شرح زندگی پیامبر اسلام تحت عنوان فروغ ابدیت منتشر شده است. هم ایشان کتاب دیگری دارند تحت عنوان پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی علیه السلام. با اینکه کتاب دوم ایشان مختصرتر و خواندن آن برای مردم ساده تر و سهل التناول است (پیشتر به خواندنی بودن کتابهای مختصر اشاره کردیم)، و با اینکه کتابهایی که در شرح زندگی علی -ع- منتشر می شود، نسبتاً بیشتر مورد استقبال مردم قرار می گیرند و اختلافات و ابهامات در زندگی آن حضرت، سائق مردم به استقبال از این آثار و دانستن دقیق زندگی آن حضرت است؛ اما باید خاطر نشان ساخت که علی رغم این علل، استقبالی که از کتاب نخست ایشان شده، بسیار چشمگیرتر از کتاب دوم است و قابل مقایسه با آن نیست.

یقیناً یکی از علل استقبال از کتاب فروغ ابدیت، عنوان حساب شده و جالب و جاذب آن است. اولاً این عنوان تکراری نیست و در ادبیات مذهبی جدید است. ثانیاً زود به خاطر سپرده می شود و دیر از خاطر می رود. ثالثاً با حداقل کلمات (دو کلمه در عنوان اصلی)، حداکثر معنا القا شده است. رابعاً عنوان فرعی کتاب (تجزیه و تحلیل کاملی از زندگانی پیامبر اسلام)، خواننده را دقیقاً به موضوع کتاب دلالت می کند.

اما استقبال کمتری که از کتاب پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی علیه السلام شده است، یکی از آن روست که عنوان پیش پا افتاده و سستی دارد. ضعف مهم این عنوان در این نکته است که چون فاقد امتیازی است، زود به خاطر سپرده نمی شود و زود هم از خاطر می رود. گیرا نبودن این عنوان و فرار بودن آن، از دلایلی است که موجب گردیده از این اثر استقبال درخوری نشود. (گذشته از اینکه کلمه «عمیق») در این عنوان، خود ستایانه است و استعمال کلمه «پیرامون» در اینجا غلط محض است.)

باری، تأثیر عنوان در استقبال از کتاب و ادبار به آن، نشانگر اهمیت عنوان کتاب و عنایت خوانندگان به آن است. گو اینکه نمی سزد یکسره به داوری خوانندگان دل سپرد، و به گفته نظامی عروضی دبیر کامل کسی است که به «تحسین ارباب اغماض» و «تقییح اصحاب اغراض» التفات نکند؛ اما باز هم به گفته همو، دبیر کامل باید «مراتب ابناء زمانه شناسد

و مقادیر اهل روزگار داند».<sup>۷۷</sup>

دریغ است این نکته، نهفته ماند که دل‌وایسی ما دربارهٔ عنوان کتاب، معطوف به کتابهای عالمانه‌ای است که منتشر می‌شود. بهتر است کتابهای مبتدل و سستی که پیوسته به چاپ می‌رسد، عنوانهای سطحی و سستی (چون درونهٔ آن) داشته باشد. زیرا کسی حق دارد حرف خوب بزند، که خوب حرف بزند. آنکه بدون مایه‌های عمیق علمی و بی اطلاع از آیین پژوهندگی و پژوهش‌نگاری دست به قلم می‌برد، و با سرهم کردن چند مطلب به انتشار کتابی می‌پردازد، بهتر است در عنوان کتاب خویش نیز از همین روش پیروی کند و گندم‌نمای جو فروش نباشد. تنها کسانی مجاز هستند که به عنوان گیرنده و زیبنده بر کتاب خویش بیندیشند، که پیشتر و بیشتر به مطاوی کتاب خویش اندیشیده‌اند و کلمه- کلمهٔ آن را با تحقیق و تدقیق نگاشته‌اند. آنان که چون خواجه عبدالله انصاری معتقدند که «سخن گفتن جنایت است؛ تحقیق آن را مباح کند».<sup>۷۸</sup>

### نابسامانی در عنوان

اکنون بنگریم که با همهٔ اهمیت و مکانت عنوان، و نقش آن در استقبال از کتاب، وضع عنوان کتابها چگونه است. اشاره به عنوان چند کتاب و سنجش آن، گذشته از آنکه دستمایهٔ آشنایی با چند و چون عنوان کتابها می‌گردد؛ بحث حاضر را از صورت ذهنی و غیر ملموس خارج می‌کند و خواننده، خود می‌نگرد که با چه عنوانهایی روبروست. درنگی در عنوان کتابها و کالبد شکافی آن، گویای آن است که نمی‌شود داور فرآیند و یکدستی در این باره کرد. عنوانهای نابسامان و ناسامان، و غث و سمین، توأمان بر پیشانی کتابها ثبت شده است. پس بهتر است به زشتی و زیبایی هر دو دسته از عنوانها اشاره رود. نخست از عنوانهای نابسامان آغاز می‌کنیم و نابسامانی در عنوان را - که سوگمندانه سخت دامنگیر ادبیات مذهبی شده است - مورد مطالعه قرار می‌دهیم. یادآوری کنیم که در سراسر این نوشتار، چنانچه بر عنوان کتابی خرده گرفته شود، به معنی خرده‌گیری بر مطاوی کتاب نیست. بلکه:

برنمد چوبی که آن را مرد زد

برنمد آن را نرزد، برگرد زد

همچنین ستودن عنوان کتابی، لزوماً دلیل بر تأیید داده‌های کتاب نیست. آنچه مطمح نظر است، «عنوان کتاب» است و بس. به هیچ روی کتابها و نویسندگان آن - جز در مواردی که ضرور می‌نمود تصریح شود - مقصود نبوده است. هر جا هم به نقض و نقد عنوان کتابها پرداختیم و حدیث تلخ گفتیم، چیزی جز بسامان کردن آن در سر نداشتیم.

زان حدیث تلخ می‌گویم تورا

تا زتلخیها فرو شویم تورا

توزتلخی چون که دل پرخون شوی

پس زتلخیها همه بیرون روی

نقش ادیان در مبارزات استعماری؛<sup>۷۹</sup> باور کردنی نیست که نویسنده‌ای مذهبی قلم به دست گیرد و بخواهد از نقش ادیان در مبارزات «ضد استعماری» چیزی بنویسد؛ اما عنوان کتاب را «نقش ادیان در مبارزات استعماری» بگذارد!! یعنی ادیان در «مبارزات استعماری» نقش داشته‌اند! (معاذ بالله).

بدیهی است اگر نویسنده کتاب شناخته شده نبود، و یا مطاوی کتاب وی ملاحظه نشده بود؛ آدمی با ملاحظهٔ این عنوان یقین می‌کرد که نویسنده در کتاب خویش خزعبلاتی را به هم بافته و خواسته است که ادیان را محکوم به خوی تجاوزطلبی و استعماری کند. چه اینکه از عنوان کتاب حاضر چنین برمی‌آید. اما کسانی که این اثر را ملاحظه کرده‌اند، دریافته‌اند که نویسنده خواسته است از نقش ادیان در مبارزات ضد استعماری سخن بگوید. ولی عنوان آن را وارونه گذاشته است: «نقش ادیان در مبارزات استعماری»!

خدایش رحمت کناد مرحوم دکتر محمود صنّاعی را. وی سالها پیش به موضوعی اشاره کرده بود که دیر باوران آن را دور می‌دانستند. اینک به رأی العین می‌نگریم که چیزی فاجعه آمیزتر از آن روی داده است. او می‌گفت: «چندی پیش در مقدمهٔ کتاب کوچکی که برای دانشجویان دانشگاه تهران نوشته شده است این عبارات را خواندم: «این کتاب نوشته شده تا مانع دروس دین گردد». تعجب کردم که نویسنده چه دشمنی با دین داشته و چگونه جرأت کرده است کتابی بنویسد که مانع دروس دین گردد. پس از اندکی تأمل معلوم شد

نویسنده «دروس» را به صورت اسم مصدر و به معنی کهنگی و ابتذال [اندراس] استعمال کرده است.<sup>۸۰</sup>

کجاست دکتر صنای تا بنگرد که این فاجعه تا چه حد دامنگیر ادبیات مذهبی شده و کار به کجا کشیده است. اگر وقتی کتابی می نوشتند که «مانع دروس دین گردد»؛ اینک کتابی می نویسند که از «مبارزات استعماری» ادیان سخن می گوید! با این تفاوت که به هر دو «دروس» به معنی «کهنگی» است؛ اما کدام عاقلی است که مدعی شود «مبارزات استعماری» به معنی «مبارزات ضد استعماری» است. مگر اینکه یا دستور زبان جدیدی اختراع کنیم، و یا بخواهیم شطحیات عرفانی بگویم که:

من چو «لب» گویم، «لب دریا» بود

من چو «لا» گویم، مراد «الآ» بود!

یاری، همان گونه که پدیده استعمار نامی وارونه بر خود نهاده است: استعمار (= عمران و آباد کردن)، نویسنده ای که خواسته است از نقش ادیان در مبارزات ضد استعماری سخن بگوید نیز نامی وارونه بر کتاب خود نهاده است: نقش ادیان در مبارزات استعماری! شگفتا که روزگار وارونه ای است. گمان می رود که نویسنده، عنوان کتاب را بر اساس تعبیراتی چون «نقش ادیان در مبارزات آزادی بخش» - که پیوسته شنیده می شود - انتخاب کرده است. یعنی چنین تعبیری را شنیده؛ اما به جای «آزادی بخش»، کلمه «استعماری» را گذاشته است؛ «نقش ادیان در مبارزات استعماری». و پیداست که تفاوت از کجاست تا به کجا!

این را نیز بیفزاییم که چنانچه عنوان این اثر نقش ادیان در مبارزات ضد استعماری بود؛ باز هم نقص دیگری بر این عنوان وارد بود. زیرا در مطاوی کتاب از نقش ادیان (یهودیت، مسیحیت، اسلام و...) در مبارزات ضد استعماری (یا به گفته مؤلف استعماری) سخن نرفته است. بلکه به گفته مؤلف در «پیش گفتار» کتاب (ص ۲): «آنچه در این کتاب انجام شده بحث پیرامون پاره ای از اصول و فروع اعتقادی و علمی اسلام و در ضمن بررسی مسائل اجتماعی و سیاسی ضروری و لازم جامعه مسلمان و نشان دادن حق از باطل و صحیح از فاسد است».

نکاویده پیداست که بر کتابی با چنین محتوا، نمی توان

چنان عنوانی گذاشت.

آیا دین آینده ای هم دارد؟<sup>۸۱</sup> نقص عنوان کتاب حاضر مانند نقص عنوان سابق الذکر است و هر دو نویسنده به یک گونه دسته گل به آب داده اند. پیش از پرداختن به عنوان این اثر، به توضیح واضحی درباره پرسش تأکیدی (استفهام انکاری) بسنده می شود و از رهگذر آن، نقص عنوان کتاب حاضر نشان داده می شود.

بر خلاف جمله پرسشی که غالباً محتاج پاسخ است؛ جمله پرسش تأکیدی محتاج دریافت پاسخی از مخاطب نیست. بلکه این جمله هنگامی بیان می شود که پاسخ آن آشکار باشد. و مقصود از بیان آن، تأکید مفهومی است که باید در پاسخ گفته شود. به دیگر بیان، جمله پرسش تأکیدی مانند جمله خبری است. با این تفاوت که تکیه و تأکید بیشتری در آن است. در مثل هنگامی که گفته می شود «آیا دانایان و نادانان با هم برابر هستند!» یعنی البته که برابر نیستند. بدیهی است مقصود از بیان این جمله، دریافت پاسخ نیست. و از این رو به رأی برخی؛ علامت پرسش نما (؟) را در پایان این جمله ها نباید گذاشت. بلکه چنین جمله ای (پرسش تأکیدی)، تأکید این جمله خبری است: دانایان و نادانان با هم برابر نیستند. و هكذا هنگامی که گفته می شود «آیا ظلمات و نور با هم برابر است!» یعنی البته که برابر نیست. همچنین هنگامی که گفته می شود «چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان!» یعنی هیچ باک.

بنابراین هنگامی که گفته می شود «آیا دین آینده ای هم دارد؟» یعنی البته که ندارد. به عبارت دیگر، هنگامی که نویسنده حاضر عنوان کتاب خویش را چنین گذاشته است: «آیا دین آینده ای هم دارد؟» دقیقاً مانند این است که چنین عنوانی بر کتاب خویش می گذاشت: دین هیچ آینده ای ندارد؛ و یا: بی آیندگی محتوم دین.

احتمالاً نویسنده این اثر، عنوان کتاب خویش را از عنوان این اثر برتراند راسل اقتباس کرده است: آیا بشر آینده ای هم دارد؟ با این تفاوت که شیور را از سرگشاد آن زده است. یعنی کلمه «بشر» را برداشته و کلمه «دین» را به جای آن گذاشته و «خر موسی صعقاً» را به «خر عیسی ضعیفاً» تبدیل کرده است! اقا «این الثریا من الثری»؛ یعنی «چراغ مرده کجا و شمع

آفتاب کجا؟! <sup>۸۱</sup>

وقدیجی ء بخلط فالنحاس له  
وللاوائل ما فيه من الذهب

هنگامی که راسل می گوید آیا بشر آینده ای هم دارد؟ مقصودش این است که بشر هیچ آینده ای ندارد. در واقع راسل با انتخاب چنین عنوانی بر کتاب خویش، از آینده بشر اظهار یأس کرده است. فهرست مطالب کتاب یاد شده راسل نیز به اندازه کافی بیانگر آن است که چرا وی از آینده بشر قطع امید کرده است: بمب اتمی، بمب نیدرژنی، جهانی پرتلاطم و... بیشتر بگویم که راسل از آن روچنین عنوانی برای کتاب خویش انتخاب کرده است که از آینده بشر (این جانور مغرور که خود را عاقل می داند)، یکسره قطع امید کرده است. بنگرید که واپسین فصل کتاب خویش را چنین می آغازد: «من در لحظه ای تاریک (ژوئیه ۱۹۶۱) بنوشتن مشغولم، و نمیدانم نژاد بشر آن قدر دوام میکند که نوشته من منتشر یا در صورت انتشار قرائت شود یا نه.» <sup>۸۲</sup>

بنابراین اگر نویسنده کتاب حاضر به تئورق کتاب راسل می پرداخت، و یا تنها فهرست مطالب آن را با تأمل می نگرست؛ درمی یافت که آیا بشر آینده ای هم دارد؟ یعنی البته که ندارد. و یا کافی بود که اندکی آشنا با دستور زبان فارسی بود؛ آنک نیز درمی یافت که آیا دین آینده ای هم دارد؟ یعنی البته که ندارد.

پیدا است اگر نویسنده این کتاب نیز ناشناخته بود، و یا مطالب کتاب وی ملاحظه نشده بود؛ با ملاحظه این عنوان جزم می کردیم که نویسنده مدعی است عصر دین سپری شده و دین هیچ آینده ای ندارد. اما ابدأ چنین نیست و نویسنده کتاب حاضر چنین پنداری را در سر نداشته است. سهل است که معتقد است دین، آینده بسیار روشنی دارد. فقط عنوانی بر کتاب خویش نهاده است که گویا می پندارد که دین هیچ آینده ای ندارد.

تو چشم بندی را نگر! زبان که برای «اظهار ما فی الضمیر» است، تبدیل به ابزاری برای «اخفاء ما فی الضمیر» شده است. <sup>۸۳</sup>

از قضا سرکنگبین صفرا فرود  
روغن بادام خشکی می نمود

روش انقلابی تفکیک در آموزش قرائت قرآن: <sup>۸۱</sup> هرکس با ملاحظه این عنوان تعجب می کند که «روش انقلابی» با «آموزش قرآن» چه رابطه ای دارد! انقلابی و غیر انقلابی و ضدانقلابی شنیده بودیم؛ اما روش انقلابی برای روخوانی قرآن، نخستین بار است که با قرع سمع آن را می شنویم. لابد روشهای دیگری که برای آموزش قرآن تجویز شده، روش غیر انقلابی و ضدانقلابی است. این گونه آسمان و ریسمان به هم بافتن، آن هم در عنوان کتابی که در پیشگاه قرآن نوشته شده، نهایت سهل انگاری و بی توجهی است. عالمان اسلامی قرنهایست که توصیه می کنند به هنگام قرائت قرآن، آداب ظاهری و باطنی ویژه ای را در پیشگاه این کتاب باید رعایت کرد. از جمله باید قرآن را چنان خواند که گویا اینک بر آدمی نازل می شود و خداوند تجلی کرده است. <sup>۸۵</sup> پس بنگرید که چون ادب قرائت قرآن چنین است؛ ادب نگارش کتابی در پیشگاه قرآن و برای آموزش آن، تا چه اندازه خطیر و پراهمیت است.

به هررو، «روش انقلابی» را با «آموزش قرآن» ربط دادن، «لئن يتحسبن»! است و آسمان و ریسمان به هم بافتن. این عنوان، نشانگر رجماً بالقیب سخن گفتن، و بی توجهی به عنوان کتاب، و ساده انگاشتن عظمت کتابی است که در پیشگاه آن اثری فراهم می شود.

انشاء و نامه نگاری انقلاب: <sup>۸۶</sup> جوزدگی و پیروی کور کورانه از رسانه های گروهی، در عنوان این کتاب نمایان است. نویسنده بی تأمل، کلمه «انقلاب» را که پیوسته در رسانه های گروهی تکرار می شود، به دنبال «انشاء و نامه نگاری» آورده و سوراخ دعا را گم کرده است. معلوم نیست چه رابطه ای است میان «ماست و دروازه» (بگویند انقلاب و انشاء)، که با رمل و اسطرلاب نیز این رابطه کشف نمی شود.

باری، انشاء و نامه نگاری انقلاب [یا انقلابی]، سبک جدیدی در مکتبهای ادبی است که نویسنده آن را بنیاد گذاشته و باید پیروان مکتب «بی بتد و بارسیم» در ادبیات از آن پیروی کنند. و طرفه اینجاست که نویسنده با چنین عنوان ناشیانه-منشیانه ای، آموزش انشاء و ادبیات را در سر پروراندن است! طیب یداوی الناس وهو علیل. (کل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی).

فلسفه انقلاب اسلامی: <sup>۸۸</sup> با ملاحظه عنوان قاطع این اثر،

خواننده انتظار دارد دست کم بتواند حدس بزند که این کتاب در چه موضوعی است. اما هر حدسی که خواننده درباره موضوع این کتاب بزند، یقیناً درست از آب در نمی آید! ادعای گزافی هم نکرده ایم؛ این گوی و این میدان: کسانی که این اثر را مطالعه نکرده اند، به شرط اینکه دنباله این نوشته را نیز مطالعه نکنند، فی المجلس حدس بزنند که موضوع این کتاب فی الجمله درباره چیست؟ درباره... یا... یا....

هیچ کدام! هر اندازه خواننده حدس قوی و شتم کتابشناسی داشته باشد، با تأمل در این عنوان راه به جایی نخواهد برد. زیرا عنوان کتاب، ناخوانا با موضوع کتاب است و لفظی گفته شده و معنا از خدا طلبیده شده است. موضوع کتاب یاد شده در «روانشناسی اجتماعی» است و در آن از «تعالی و انحطاط فرد و جامعه» سخن رفته است. حال، خدا می داند که چرا عنوان آن فلسفه انقلاب اسلامی گذاشته شده است. (البته برخی بندگان خدا هم یک چیزی می دانند. آنان که این کتاب را پیشتر به صورت سلسله مقالاتی در یکی از روزنامه های سیاسی عصر خوانده اند.)

تورق شتابان این اثر، نشانگر آن است که تا چه اندازه عنوان پرت و گمراه کننده ای برای این کتاب انتخاب شده است. روشنتر بگوییم که کتاب حاضر دارای دو بخش است: در بخش اول آن از «تعالی و انحطاط فرد» به تفصیل سخن رفته است. (فصل اول این بخش در «تعالی فرد»، و فصل دوم آن در «انحطاط فرد» است.) بخش دوم آن نیز (بدون تقسیم به فصل)، عهده دار بحث از «تعالی و انحطاط جامعه» است. تنها در اواخر کتاب، رشته نوشته معطوف به انقلاب اسلامی ایران شده است؛ آن هم به صورت پراکنده و بدون سرفصل «فلسفه انقلاب اسلامی»، و با عنایت به تعالی و انحطاط فرد و جامعه. حتی نگاهی به منابع کتاب حاضر نیز نشان می دهد که موضوع آن درحول وحوش روانشناسی اجتماعی است. منابع این کتاب (جز کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ)، عبارت است از: روان شناسی اجتماعی، امیدهای نو، جامعه سالم، انسان برای خویشتن و انسان موجود ناشناخته.

بنابراین عنوان اثر، نه تنها راهبرد خواننده به مطاوی آن نیست؛ بلکه تداعیگر مباحث کتاب و همخوان با آن نیز نیست. شرط (و بگویم شرط) انتخاب عنوان برای کتاب این است که بر پایه

مضامین مکرر کتاب باشد و فرا دهنده بسامد (فرکانس) اندیشه هایی که در کتاب عرضه شده است. از این رو، مثلاً عنوان «تعالی و انحطاط فرد و جامعه» برای این کتاب؛ قبایی است بر قامت او دوخته، و دقیقاً زیندمو فرا دهنده محتوای کتاب.

سوگمنده چنین عنوان مناسبی برای این کتاب انتخاب نشده و بسیاری از خوانندگان که مشتاق مطالعه در این موضوع هستند، با ملاحظه عنوان فلسفه انقلاب اسلامی، از اطلاع نسبت به موضوع این کتاب محروم می مانند. بیفزاییم که این اثر، جامعترین و در شمار مهمترین کتابهایی است که به پژوهش در این حوزه پرداخته و نویسنده دانشمند آن، اثری کارآمد و سودمند و بسیار عالمانه فراهم آورده است.

آسایش ورن، مقدس ترین داوران: <sup>۸۱</sup> پیش از سنجش عنوان سراپا غلط این کتاب، ضروری است که اشاره ای به موضوع آن شود.

اثر یاد شده مشتمل بر چهار بخش است و در هر بخش به معجزات و احادیث امام موسی کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی -علیهم السلام- به ترتیب اشاره رفته است. بنابراین موضوع کتاب حاضر در علم کلام است و در طی آن به معجزات چهار امام در چهار بخش (همراه با ذکر برخی از احادیث آنان) اشاره رفته است. از این رو، اثر حاضر را می توان قریب المضمون با کتاب مدینه المعاجز (تألیف سید هاشم بحرانی؛ م ۱۱۰۷ ق) دانست.

اینک به عنوان این اثر می پردازیم: آسایش ورن، مقدس ترین داوران. نخست به عنوان اصلی کتاب (آسایش ورن)، و سپس به عنوان فرعی آن (مقدس ترین داوران) اشاره می کنیم.

نابسامانیها و لغزشهای عنوان این کتاب (که سه کلمه است)؛ بیش از تعداد کلمات آن است! بنابراین خطاهای آن را یکان یکان بر می شماریم.

۱. بدیهی است که عنوان کتاب باید متناسب با موضوع کتاب باشد. پس به نظر می رسد که عنوان «آسایش ورن» به ائمه طاهریین-ع- اطلاق شده باشد. زیرا موضوع کتاب، بیان معجزات آنان است. ولیک علی رغم این انتظار و این نکته بدیهی، با مراجعه به کتاب (ص ۴ و ۱۱۴ و ۲۱۵ و ۲۸۷) معلوم



مورد برخورد نکرده است که این کلمه استعمال شده باشد. ترکیباتی مانند دانشور، نامور، سخنور، هنرور، پیشه‌ور، و... فراوان استعمال شده است؛ اما چنین ترکیبی بسیار قلیل الاستعمال، و احتمالاً هیچ استعمال نشده است. به جای این کلمه، می‌بایست از کلمه کثیرالاستعمال «آسودگان» استفاده می‌شده است.

۴. رسم الخط این عنوان نیز مطابق با هیچ قاعده‌ای نیست. چه کسی گفته است که پسوند «ور» باید جدا نوشته شود که نویسنده آن را به صورت «آسایش‌وران» نوشته است. اگر کلمه آسایشوران باید دوباره نوشته شود؛ پس به همین قاعده باید نوشت: سخن‌ور، دانش‌ور، نام‌ور!

نغزهایی که در فوق به شماره آمد، مربوط به عنوان اصلی کتاب (آسایش‌وران) بود. عنوان اصلی این اثر یک کلمه است؛ اما شگفت که چهار غلط در آن دیده می‌شود! اینک به سنجش عنوان فرعی یا توضیحی کتاب (مقدس‌ترین داوران) می‌پردازیم.

۵/۱. گو اینکه تعبیر «مقدس‌ترین داوران» فی نفسه و قطع نظر از اطلاق آن بر عنوان این کتاب صحیح است؛ ولی چنین تعبیری خالی از تسامح و کم سلیقگی نیست. زیرا کلمه «داور» (قاضی و حاکم)، غالباً به صفت «عادل» وصف می‌شود (شاهد آن در متون دینی و ادبی فراوان است).

استعمال صفت «عادل» برای «داور»، ناشی از توجه به مکانت اوست. بنابراین استعمال صفت «مقدس» برای «داور»، ناشی از بی‌توجهی به مکانت موصوف و بسیار نامأنوس است. پس ضروری نمود که به جای «مقدس‌ترین داوران»، از عبارتی چون عادل‌ترین داوران و داد‌گرتین داوران استفاده می‌شد.

توجه به این نکته نیز بایسته است که اگر صفت برترین (مانند مقدس‌ترین)، دارای موصوف جمع (مانند داوران) باشد؛ میان صفت و موصوف کسره اضافه می‌آید. بنابراین عنوان کتاب یاد شده را باید چنین خواند: مقدس‌ترین داوران (به کسره جزء اول)؛ و نه مقدس‌ترین داوران (به سکون جزء اول). امید است نویسنده کتاب حاضر، دست کم بتواند عنوان کتاب خویش را صحیح بخواند.

۶/۲. می‌رسیم به رسم الخط و چگونگی کتابت عنوان

می‌شود که عنوان «آسایش‌وران» به این منظور انتخاب نشده است. نویسنده در سرآغاز کتاب می‌گوید که این کتاب «برای بهتر شناختن ائمه معصومین و آشنا شدن با الگوهای نیر آسمانی برای بهترین روش و آسایش دو گیتی» فراهم آمده است. این عبارت، خاصه «آسایش دو گیتی» و «آسایش دو جهان» را نویسنده در سرآغاز هر بخش از کتاب آورده و خواسته است وجه تسمیه کتاب را بدین عنوان توضیح داده باشد. بنابراین عنوان «آسایش‌وران» بدین علت برای کتاب انتخاب شده که نویسنده، کتاب را برای «آسایش دو گیتی» مردم فراهم آورده است. و اگر نویسنده چنین توضیحی را درباره عنوان کتاب ارائه نمی‌داد؛ احدی در نمی‌یافت که عنوان کتاب بدین علت انتخاب شده است. بلکه هرکس یقین می‌کرد که عنوان «آسایش‌وران» به ائمه طاهرین (موضوع کتاب) اطلاق شده است. پس معلوم می‌شود که میان عنوان کتاب و موضوع آن، هیچ رابطه‌ای نیست. مضافاً اینکه اگر نویسنده، عنوان «آسایش‌وران» را به ائمه طاهرین (که موضوع کتاب باشند) اطلاق می‌کرد؛ اشکال فاجعه‌آمیز و بسیار مهمتری پدید می‌آید. یعنی ابرویش را درست می‌کرد و چشمش را کور می‌کرد! زیرا پیشوایان رنجور شیعه را نمی‌توان به چنین عنوانی توصیف کرد که دور از حیات سراپا رنج و پر مخاطره آن بزرگواران است.

۲. استعمال کلمه «آسایش‌وران» برای عنوان این کتاب (طبق توضیح نویسنده درباره عنوان)، از نظر دستوری خطای بسیار فاحشی است. هنگامی که کلمه «آسایش» با پسوند انصاف و مالکیت «ور» ترکیب شود؛ صفت می‌سازد و به معنی «صاحب آسایش» و «دارنده آسایش» (کسی که زندگی آسوده‌ای دارد) است. پس، «آسایش‌وران» به معنی «صاحبان زندگی آسوده» است. و بدیهی است که این صفت را نمی‌توان در عنوان کتابی به کاربرد که برای «آسایش دو گیتی» خواننده فراهم آمده است. بلکه می‌شده است عنوان کتابی باشد که در آن شرح زندگی افراد تن‌آسا و مرفه آمده است. اگر نویسنده کتاب از دستور زبان فارسی اندکی اطلاع داشت؛ چنین غلط فاحش و بسیار صریحی را مرتکب نمی‌شد.

۳. صفت آسایشوران بسیار قلیل الاستعمال است و نگارنده با مراجعه به کتابهای لغت و متون ادبی متعددی، حتی به یک

کتاب. در روی جلد و عطف کتاب و صفحه عنوان، پسوند «ترین»، جدا از کلمه «مقدس» نوشته شده است: «مقدس ترین». این نیز مطابق با قاعده نیست. نباید کلمه مقدس‌ترین را پاره پاره کرد! پسوند «ترین» به رأی همگان جز مؤلف کتاب به کلمه «مقدس» پیوسته می شود. اگر هم نویسنده معتقد است که این کلمه باید دوپاره نوشته شود؛ پس به همین قاعده باید بنویسد: مه تر (= مهتر، که نویسنده کتاب حاضر باشد)؛ که تر (= کهتر، که ما باشیم)؛ به تر (= بهتر، که برخی هیچ ننویسند)!

۷/۳. اینک بنگریم چه تناسبی میان عنوان توضیحی یا فرعی کتاب (مقدس ترین داوران)، با موضوع کتاب است. با ملاحظه این عنوان تصور می شود که کتاب حاضر در موضوع قضاء (داوری) است و نمونه هایی از داوریهای مقدس‌ترین داوران در آن بازگوشده است. اما در سراسر کتاب، حتی یک اشاره به این موضوع نشده است.

در پیش گفتیم که کتاب حاضر به معجزات ائمه معصومین -علیهم السلام- پرداخته و در ضمن آن نیز به ذکر برخی از احادیث و ادله ولایت آن بزرگواران اشاره شده است. بنابراین چنین عنوانی برای کتاب، نه تنها راهبرد خواننده به مطاوی آن نیست؛ بلکه هیچ سنجیتی با مباحث کتاب ندارد و کاملاً نامتناسب است. و طرفه اینجاست که عنوان فرعی یا توضیحی کتاب تا بدین اندازه نامتناسب با موضوع کتاب است. در صورتی که عنوان توضیحی کتاب، باید کاملاً گویای مطاوی کتاب و راهبرد خواننده به مطاوی آن باشد. و اساساً انتخاب عنوان توضیحی (فرعی) برای کتاب به این علت است که اگر عنوان اصلی آن گویای مطاوی کتاب نباشد؛ با عنوان توضیحی هرگونه ابهام زدوده شود و خواننده دریابد که مطالب کتاب درباره چیست.

۸/۴. از آنچه گفتیم، نقص دیگر عنوان این کتاب آشکار می شود. عنوان اصلی کتاب (آسایش و ران)، با عنوان فرعی یا توضیحی کتاب (مقدس ترین داوران)، هیچ ربط و سنجیتی ندارد. عنوان اصلی «آسایش و ران» به ائمه طاهیرین - که موضوع کتاب باشند- اطلاق نشده است. حالیا عنوان فرعی «مقدس ترین داوران» به ائمه طاهیرین اطلاق شده است.

یک بنام و دو هوا را نگر که عنوان اصلی کتاب از روی

می گوید و عنوان توضیحی آن از روم. مگر نگفته اند «من التزم بشیء التزم بلوازمه». پس یا نباید عنوان توضیحی بر کتابی گذاشت؛ و یا ملتزم به «توضیحی» بودن آن بود. اما عنوان توضیحی این کتاب، نه تنها توضیحی درباره عنوان اصلی کتاب نیست؛ بلکه خلاف عنوان اصلی است!

سخن کوتاه که عنوان «آسایش و ران، مقدس ترین داوران» به روی هم سه کلمه است؛ اما هشت لغزش و غلط (بیش از تعداد کلمات) در آن مشاهده می شود. اینک فهمیدیم چه کسانی می گویند «حسن و خسین هر سه دختران مغاویه هستند».

#### پانوشتها:

۶۳- شناسه عبارت است از مجموعه داده هایی که در یک بایگانی، مدرکی را مشخص و معرفی می کند. سرشناسه عبارت است از عنصر اصلی که کتاب توسط آن به آسانی شناخته می شود. همان گونه که در متن اشاره رفته است، درباره سرشناسه بودن عنوان کتاب یا پدید آورنده، تفاوت روشی وجود دارد. طالبان بنگرند به: پوری سلطانی و فروردین راستین. پیشین ص ۱۷۹ و ۱۶۵ و ۱۱۱؛ محمد حسین ساکت. پایگاه محمدالندیم در کتابشناسی. (چاپ اول: مشهد، انتشارات جاوید، ۱۳۶۸). ص ۷۵؛ ایرج افشار. فهرستنامه کتابشناسیهای ایران. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲). ص ۸؛ هوشنگ ابرامی. شناختی از دانش شناسی (علوم کتابداری و دانش رسانی). ص ۱۱۹-۱۲۳؛ محمدرضا حکیمی. دانش مسلمین. (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی). ص ۳۶۹ و ۳۷۰؛

۶۴- محمد علی مدرس. ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب یا کنیة واللقاب. (کتابفروشی ختام). ج ۳، ص ۳۵۰. همچنین رجوع کنید به: دایرة المعارف فارسی. ج ۲، بخش اول، ص ۱۵۴۶ به بعد، ذیل کلمه صاحب.

۶۵- گفتنی است که پیروی از این شیوه، فردی در مجلسی در حضور مرحوم آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (نویسنده کتاب گناهان کبیره و قلب سلیم)، به هنگام بر شمردن فضایل ایشان، از وی به «صاحب گناهان کبیره» نام برد. (از میان پیامبران، جرجیس را به یاد آورده بود!) ایشان نیز روبه سخنران گفتند: من «صاحب نلب سلیم» نیز هستم.

۶۶- احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران (زیر نظر). دایرة المعارف: تشیع. (تهران، بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶). ج ۱، ص ۱۶۰، ذیل مدخل آل جواهری. ۶۷.

اینکه یاد کرد نکته ای که اینک بدان می پردازیم، بیرون از بحث حاضر است؛ ولیک دریغ آمد به آن اشارت نرود. نقل است که مرحوم علامه شیخ جعفر کاشف الغطاء می گفت: اگر تمام آثار فقهی را بشنویند، و یا به دریا بریزند، من می توانم دوباره تمام مسائل فقهی را از ابتدا تا انتها، با استدلال کافی بنویسم. اما مهم اینجاست که وی با چنین احاطه علمی، نیمه های شب خود را به روی خاک می انداخت و خطاب به خود می گفت: «کنت جعفریاً، ثم جعفریاً، ثم صرت شیخ جعفریاً، ثم شیخ العراقی، ثم شیخ الاسلام؛ فما انت». نخست جعفر کوچکی (جعفری) بودی، سپس جعفر گشتی، آنگاه شیخ جعفر شدی، سپس شیخ العراق گشتی، آنگاه شیخ الاسلام (پیشوای امت اسلام) شدی؛ اینک کیستی! (خود را گم نکن و اوایل خود را فراموش نکن). ر. ک: «مصاحبه با: آیت الله حاج شیخ محمد رضا طیبی».

۷۷. نظامی عروضی، چهار مقاله. تصحیح محمد فروینی. (سازمان چاپ و انتشارات جاویدان). ص ۳۸ و ۳۹.
۷۸. احمد بهشتی (انتخاب). فرزانه‌گان، گفتارهای عرفان از شیخ ابوالحسن خرقانی تا عبدالرحمن جامی. (چاپ اول: تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۲۵۳۶). ص ۶۲. به نقل از: طبقات الصوفیه.
۷۹. محمد باقر خالصی. نقش ادیان در مبارزات استعماری. (انتشارات پگاه). گفتنی است تنها در این بحث که به سنجش تفصیلی عنوان کتابها می پردازیم، مشخصات کتابشناسی هر اثر را نیز به دست می دهیم. سپس در بحث از آیین انتخاب عنوان، تنها به عنوان کتابها و نویسندگان آنها اقتصاری کنیم.
۸۰. محمود صناعی. آزادی و تربیت. (چاپ چهارم: تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶). ص ۱۷۱.
۸۱. گنج‌های. آیا دین آینده‌ای هم دارد؟ (قم، انتشارات تشیع).
۸۲. برتراند راسل. آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟ ترجمه م. منصور. (چاپ سوم: تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۰). ص ۲۳۸.
۸۳. استادان در کتاب سرخ و سیاه (ترجمه عبدالله توکل)، به نقل از ر. ب. ملا گراید می گوید: «قوة بیان را برای آن به انسان داده اند که فکر خود را پنهان کند.» (چاپ ششم: انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۳). ج ۱، ص ۱۸۰. سپس مترجم در پارگ کتاب می گوید که برخی این جمله را از تالیران می دانند. اما زیاده از این گفتار، سخن شیخ عباسعلی مرغی است که می گوید زبان، در قدیم برای اظهار ما فی الضمیر بود؛ و حالا برای اخفاء ما فی الضمیر است. ر. ک: محمد ابراهیم باستانی پاریزی. حضورستان. (چاپ اول: تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۶۹). ص ۲۵. به نقل از: یادداشت‌های صدر الاشراف، ص ۴۳۸.
۸۴. سید محمد موسوی رضوانی. (تهران، صندوق پستی ۲۲۴۵).
۸۵. امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت، فیض کاشانی در محجة السیضاء، ترقی در معراج السعادة، و دیگر عالمان اسلامی به این مسأله اشارات در خوری کرده اند. گفتنی است علامه اقبال لاهوری، مهمترین علت توفیق خود را در فهم و ابلاغ حقایق دینی، در عمل به این توصیه پدرش می دانست که به او گفته بود: قرآن را چنان بخوان که گویی اینک بر تو نازل شده است و خداوند مستقیماً با تو سخن می گوید. به مقدمه احمد سروش بر کلیات اشعار اقبال، و به کتاب اقبال شناسی از سید غلامرضا سعیدی رجوع شود.
۸۶. مهدی مستقیمی. انشاء و نامه نگاری انقلاب. (قم، انتشارات قلم، ۱۳۶۹).
۸۷. البته ممکن است نویسنده مدعی شود که چون در این اثر نمونه‌هایی از چند انشاء درباره انقلاب اسلامی ایران] به دست داده شده؛ بنابراین چنین عنوانی برای آن انتخاب گردیده است. گویا اینکه چنین باشد؛ باز هم دلایل متعددی این عنوان یکسره غلط است. یکی از آن‌ها، که کلمه «انقلاب»، عطف به «نامه نگاری» شده و در این اثر هیچ نمونه‌ای از نامه درباره انقلاب! آورده نشده است. دو دیگر اینکه در کتاب حاضر نمونه‌هایی از چند نامه به عمه و خاله! آورده شده است؛ پس آیا می شده است که عنوان آن آن انشاء و نامه نگاری عمه و خاله باشد؟
۸۸. جلال الدین فارسی. فلسفه انقلاب اسلامی. (چاپ اول: تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸).
۸۹. سید محمد علی کاظمینی بروجردی. آسایش ورن، مقدس ترین داوران. (انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۵۴).

- حوزه. (سال ششم، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۶۸). ص ۷۳ و ۷۴: عباس قمی. فوائد الرضویه، زندگانی علمای مذهب شیعه. (انتشارات مرکزی). ص ۷۱ و ۷۲. گفتنی است که بنا به گزارش شیخ عباس قمی از زندگی کاشف الغطاء، وی کتاب دیگری نیز تحت عنوان کشف الغطاء عن معایب میرزا محمد عدوالعلماء دارد.
۶۸. محمد رضا حکیمی. شرف اللدین. (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰). ص ۷۸. سخن استاد حکیمی - زید غزه - رماقیسه کنید با گفته انتونی ترالوپ: «...»
- گیرم که رمان نویس از همه موهبتها و استعدادهای دیگر برخوردار باشد از قدرت خیال، مشاهده، و دانش و اندیشه، و از خلاقیت و سازندگی. اما اینهمه به او در راه نیل به مقصودش پیشیزی هم کمک نخواهد کرد، مگر نگاه که خود بتواند کارش را در کلماتی مطبوع عرضه بدارد.» و نیز مقایسه کنید با گفته آندره ژید: «وقتی آدم به عرضه اندیشه‌های کسی دیگر می پردازد، بسیار مهم است که گرمای تازه به آنها بیخشد؛ و لباس مناسب بر تن آنها بپوشاند...» میریام آوت. رمان به روایت رمان نویسان. ترجمه علیمحمد حق شناس. (چاپ اول: تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸).
- ص ۵۸۹ و ۶۰۳. یادآوری می کنیم که آنچه از استاد حکیمی نقل کردیم، به اندک تصریحی (از غایب به حاضر) بوده است. همچنین رجوع به صفحه ۸۱ این اثر (شرف اللدین) شود که به فقدان و کمبود «عرضه‌های وزین» ادبیات مذهبی اشاره رفته است.
۶۹. همو. ادبیات و تعهد در اسلام. (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸). ص ۷. همچنین بنگرید به بحث هفتم (اهمیت بلاغت در نشر اندیشه)، از فصل نخست همین اثر.
۷۰. عباس حری. شیوه بهره گیری از کتابخانه. (چاپ اول: تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۲۵۳۶). ص ۵۱.
۱۰۷۱. ح. آریان پور. پیشین. ص ۴۹.
۷۲. مهرداد مهرین. پیشین. ص ۸۹.
۷۳. عنصر العالی قایوس بن وشمگیر. قابوس نامه. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. (چاپ پنجم: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸). ص ۱۸۹.
۷۴. انجیل متی. باب هفتم، ۲: انجیل لوقا. باب ششم، ۳۸.
۷۵. از این روست که شاندل [؟] می گوید: «هنرمند در خلق اثر خویش، خلق میشود». و دکتر شریعتی می گوید: «فردوسی شاهنامه را سروده است و شاهنامه، این آرزو مرد روستای خراسان را فردوسی کرده است. میکال آتو در حالیکه مجسمه داود را میآفریند، خود بوسیله آن آفریده میشود.» و برتر از این، اومانو مو معتقد است که دن کیشوت از سروانتس مهمتر و حقیقتاً است. حتی وی «سروانتس را مخلوق دن کیشوت و شکسپیر را مخلوق هاملت می شمارد.» بگنریم و تفصیل این دقایق را به مجال موسع بگذاریم. سخن شیخ هاشم فروینی را بنگرید در: محمد واعظ زاده خراسانی. «سیری در زندگی علمی و انقلابی استاد شهید مرتضی مطهری». یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری. زیر نظر عبدالکریم سروش (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰). ج ۱، ص ۳۴۵. نسخین شاندل [؟] در: علی شریعتی. شیعه. مجموعه آثار ۷، ص ۳۱. سخن شریعتی در: همو. خودسازی انقلابی. مجموعه آثار ۲، ص ۱۵۷. رأی اومانو در: میگال د اومانو. هایل و چند داستان دیگر. ترجمه بهاء الدین خرمشاهی. (چاپ دوم: تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹). ص ۶، پیشگفتار مترجم.
۷۶. عنوان این اثر به زبان اصلی، زندگی محمد (La vie de Mahomet) است. مترجم کتاب (ذبیح الله منصوری) بی هیچ تذکری توضیحی، عنوان دیگری برای این اثر انتخاب کرد. و از قضا سلیقه اش را تنها در عنوان فارسی کتاب اعمال کرده است.